

حدیث دوات و قلم / بخوانید و داوری کنید

مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام

زیر نظر: گروه معارف و علوم اسلامی، حوزه علمیه قم

فاضل محقق: سعید داودی

فهرستنویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی طالب (علیهما السلام).

مقدمه

تاریخ اسلام نشانه های فراوانی از عظمت این آیین و حقانیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در خود جای داده است. این تاریخ، مملو از نکاتی است که اگر به خوبی تبیین گردد، برای جلب افراد دور افتاده از دین اسلام، بسیار کارساز است و چه مناسب و زیباست که بزرگان علمای اسلام سعی بلیغ در نشان دادن این نکات نمایند؛ نکاتی از خلق و خوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و رحمت و رأفت او که سبب پیشرفت سریع اسلام در جهان شد و در برابر دشمنان نیرومند، لجوج و متعصب ایستاد و سرانجام موجب تأثیر اسلام در پیشبرد علوم و دانش ها و تمدن بشری گردید.

با این حال، برخی نقاط تاریک نیز وجود دارد که بر دانشمندان دینی لازم است، بدون تعصب و پیش داوری آنها را تبیین کنند و به ویژه، به جوانان جستجوگر و حقیقت طلب پاسخ قانع کننده ای دهند، تا سبب رمیدن آنها از اسلام ناب نگردد، و ما در این مجموعه به بخشی از آن اشاره می کنیم. نخست به سراغ داستان عجیب دوات و قلم می رویم.

آری یکی از این نقاط سؤال برانگیز، داستان «دوات و قلم» است که در چند گفتار آن را مورد بررسی قرار می دهیم ودرآینده به خواست خدابه نقاط دیگری خواهیم پرداخت.

۱. اسناد حدیث دوات و قلم

داستان از این قرار است که در روزهای پایانی عمر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن حضرت به جمعی از اصحاب که به عیادتش رفته بودند، فرمود: «قلم و دواتی برایم حاضر کنید تا برای شما نامه ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید». ولی بعضی از صحابه به مخالفت برخاستند و مانع نوشتن این نامه شدند!

این حدیث در شش مورد از صحیح بخاری [صحیح بخاری، کتاب العلم، باب ۳۹ (باب کتابة العلم)، ح ۴؛ کتاب الجهاد والسير؛ باب ۱۷۵، ح ۱؛ کتاب الجزية، باب ۶، ح ۲؛ کتاب المغازی، باب ۸۴ (باب مرض النبی ووفاته)، ح ۴؛ همان باب، ح ۵؛ کتاب المرضى، باب ۱۷ (باب قول المريض قوموا عنی)، ح ۱] و سه مورد از صحیح مسلم [صحیح مسلم؛ کتاب الوصیة، باب ۶، ح ۶؛ همان باب، ح ۷؛ همان باب، ح ۸] که هر دو از معتبرترین کتب روایی اهل سنت است، آمده.

بخش نخست این ماجرا مطابق نقل «مسلم» در کتاب صحیح خود چنین است:

سعید بن جبیر می گوید: ابن عباس گفته است: «یوم الخمیس، و ما یوم الخمیس، ثم جعل تسیل دموعه حتی رأیت علی خدیّه كأنّها نظام اللؤلؤ. قال: قال رسول الله: «ائتونی بالکتف والدواة - او اللوح والدواة - اکتب لکم کتاباً لن تضلّوا بعده ابدأ؛ پنج شنبه و چه روز پنجشنبه سختی بود! [این حادثه در روز پنج شنبه اتفاق افتاد و مطابق نقل طبری آن حضرت در روز دوشنبه (چهار روز بعد) وفات یافت. طبری در حوادث سنه یازدهم هجری می نویسد: «روزی که رسول خدا رحلت فرمود همه مورخین اتفاق دارند که روز دوشنبه بوده است». در فتح الباری نیز ابن حجر می نویسد: آن حضرت روز پنج شنبه بیمار شد و روز دوشنبه رحلت کرد. (ج ۷، ص ۷۳۹)] آنگاه ابن عباس گریست و سیل اشک او را دیدم که همچون رشته مروارید بر گونه هایش جاری

شد. سپس ادامه داد: رسول خدا فرمود: «برای من کاغذ و قلمی بیاورید تا برای شما نوشته ای بنگارم که پس از آن هرگز گمراه نشوید...» [صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب ۶، ح ۷]

در بدو امر چنین به نظر می رسد که همه اصحاب که حضور داشتند با شنیدن این خواسته رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، با شوق و علاقه فراوان قلم و دواتی حاضر کردند، تا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وصیت نامه اش را بنویسد؛ زیرا از یک سو اطاعت فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) واجب است و از سوی دیگر، این نوشته به هدایت جاویدان و ترک ضلالت آنان پیوند می خورد؛ و از سوی سوم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بستر بیماری و رحلتش نزدیک بود و طبعاً کلماتی جامع و هدایت ویژه ای را عرضه می کرد؛ از این رو، باید برای دریافت این دستورالعمل از سوی پیامبر و پیشوای خود، سر از پا نشناسند و بدون فوت وقت، قلم و دوات حاضر کنند؛ ولی شگفت آور آنکه جمعی از صحابه با آن به مخالفت برخاستند! راستی عکس العمل بعضی از آنان باورکردنی نیست! اما واقعیت دارد، زیرا در کتب صحاح و کتاب های معروف تاریخی آمده است.

مطابق این روایت، در حضور آن حضرت نزاع و درگیری شد! برخی گفتند: قلم و دوات را حاضر کنید و برخی گفتند نیازی نیست. در پاره ای از روایات، نام آنان که مخالفت کرده اند، نیامده است [صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السیر، باب ۱۷۵، ح ۱؛ کتاب الجزیه، باب ۶، ح ۲؛ کتاب المغازی، باب ۸۴ (باب مرض النبی و وفاته)، ح ۴ و ۵؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب ۶، ح ۶ و ۷]؛ ولی در پاره ای از روایات تصریح شده است که «عمر» به مخالفت برخاست.

از جمله در صحیح بخاری آمده است که پس از درخواست رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای مهیا ساختن قلم و دوات، «عمر» گفت: «إِنَّ النَّبِيَّ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ!!، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛ بیماری بر پیامبر چیره شده است (که چنین سخنانی

می گوید)، قرآن نزد شماست و کتاب خدا ما را کافی است!». [صحیح بخاری، کتاب المرضی، باب ۱۷ (باب قول المريض قوموا عنی)، ح ۱]

بخاری در جای دیگر از کتابش نیز همین سخن را با اندکی تفاوت از عمر نقل کرده است؛ او می نویسد: ابن عباس می گوید؛ وقتی که بیماری پیامبر شدت یافت، فرمود: «ائتونی بکتاب لکم کتاباً لا تضلّوا بعده، قال عمر: إنّ النبیّ (صلی الله علیه و آله) غلبه الوجع، وعندنا کتاب الله حسبنا؛ برای من کاغذی حاضر کنید، تا برای شما نامه ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید! عمر گفت: بیماری بر پیامبر چیره شده و کتاب الهی که ما را کافی است، نزد ماست». [صحیح بخاری، کتاب العلم، باب ۳۹ (باب کتابة العلم)، ح ۴]

صحیح مسلم نیز در یک مورد (از سه مورد) نام معترض را عمر ذکر کرده است. [صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب ۶، ح ۸] ولی با توجه به شباهت دیگر گفتارها با یکدیگر در مخالفت عمر با سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تردیدی نیست و اگر در نقل هایی آمده است «فقالوا» [صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب ۸۴، ح ۴ و صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب ۶، ح ۶ و ۷] و یا آمده «فقال بعضهم» [صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب ۸۴، ح ۵] معلوم است که یکی از مخالفت کنندگان با نوشتن وصیت نامه، عمر بوده است.

و همان گونه که قبلاً اشاره شد، این ماجرا را بخاری شش بار و مسلم سه بار در کتاب خود آورده اند و از این احادیث استفاده می شود که بعد از مخالفت عمر، بعضی به حمایت از او و جمعی به مخالفت با او برخاستند.

این ماجرا را بسیاری دیگر از دانشمندان اهل سنّت نیز در کتاب های خود نقل کرده اند [رجوع کنید به: مسند احمد، ج ۱، ص

۲۲۲، ۲۹۳، ۳۲۴، ۳۲۵ و ۳۵۵؛ ج ۳، ص ۳۴۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۳، ص ۳۹۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۲۰۱؛ تاریخ طبری، ج

۳، ص ۱۹۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۸۵ و کتب دیگر؛ ولی ما تنها احادیثی را که در صحیح بخاری و مسلم است - که صحیح ترین کتاب نزد برادران اهل سنت محسوب می شود - مورد بررسی قرار می دهیم.

۲. تعبیرات مختلفی که در مخالفت با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفته شد

اکنون به کلماتی که در مخالفت با فرمان حضرت بیان شده است، می پردازیم. باز تکرار می کنیم همه اینها در صحیح بخاری و مسلم است.

در یک مورد آمده است: «فقال بعضهم: إنّ رسول الله قد غلبه الوجع، وعندكم القرآن، حسبنا كتاب الله». [صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب ۸۴، ح ۵]

در تعبیر دیگر آمده است: «فقال عمر: انّ رسول الله قد غلب عليه الوجع، وعندكم القرآن، حسبنا كتاب الله». [صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب ۶، ح (علیهما السلام)]

در تعبیری شبیه به همان آمده است: «فقال عمر: إنّ النّبی قد غلب عليه الوجع، وعندكم القرآن، حسبنا كتاب الله». [صحیح بخاری، کتاب المرضی، باب ۱۷، ح ۱]

و در جای دیگر نیز به این صورت نقل شده است: «قال عمر: إنّ النّبی غلبه الوجع، وعندنا كتاب الله، حسبنا». [صحیح بخاری، کتاب العلم، باب ۳۹ (باب کتابة العلم)، ح ۴]

مطابق این تعبیرات، عمر برای جلوگیری از نوشتن نامه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفته است: «بیماری بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چیره شده (و نعوذ بالله نمی داند چه می گوید!) و قرآن که نزد شما هست، برای هدایت ما و شما کافی است».

در پنج مورد واژه «هجر» (نعوذ بالله هذیان گفتن) به کار رفته است، البته در پاره ای موارد به صورت استفهامی و یک مورد به صورت اخباری.

در یکجا آمده است: «فقالوا: أهدر رسول الله». [صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السیر، باب ۱۷۵، ح ۱] در دو مورد آمده است:

«فقالوا: ما شأنه؟ أهدر؟ استفهموه». [صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السیر، باب ۱۷۵، ح ۱؛ کتاب المغازی، باب ۸۴، ح ۴ و صحیح

مسلم، کتاب الوصیة، باب ۶، ح ۶]

اهل لغت نیز «هجر» را وقتی که به بیمار نسبت داده شود، به معنای هذیان گویی دانسته اند.

«فیومی» در «مصباح المنیر» می نویسد: «هجر المریض فی کلامه هجرآ ایضاً خلط وهذی؛ مریض در کلامش هجر گفت یعنی

نامیزان حرف زد و هذیان گفت و به پرت و پلاگویی افتاد». [مصباح المنیر، واژه هجر].

در لسان العرب نیز آمده است: «الهجر: الهذیان والهجر بالضم: الاسم من الاهجار وهو الافحاش وهجر فی نومه ومرضه یهجر

هجرآ: هذی؛ «هجر» به معنای هذیان گویی است و «هجر» که اسم مصدر است به معنای سخن زشت است و هنگامی که این

واژه به آدم خوابیده و یا بیمار نسبت داده شود، مفهومش این است که او در خواب و یا حالت بیماری هذیان گفت و حرف

های نامربوط زد». [لسان العرب، واژه هجر].

به راستی چگونه می توان درباره حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) که فرستاده خدا و رابط میان خدا و خلق شمرده می

شود، این کلمات و سخنان را بر زبان جاری کرد؟! در حالی که قرآن در شأن او می گوید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ)؛ او هرگز از روی

هوای نفس سخن نمی گوید» [نجم، آیه ۳] و نیز قرآن می گوید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)؛ آنچه را

رسول خدا برای شما آورده بگیریید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید» [حشر، آیه ۷] و نیز می فرماید: «فَلْيَحْذَرِ

الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ آنان که فرمان او را مخالفت می کنند، باید بترسند از اینکه

فتنه ای دامنشان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آنها برسد!». [نور، آیه ۶۳. ابن کثیر می نویسد: «ضمیر «امر» به رسول خدا

(صلی الله علیه و آله) برمی گردد» و در ادامه که قرآن فرمود: (أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ) نیز می نویسد: «ای فی قلوبهم من کفر او نفاق

او بدعت؛ (مخالفت با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سبب فتنه می شود) یعنی چنین افرادی در قلبشان به کفر، یا نفاق، و یا

به بدعت دچار می شوند». (تفسیر ابن کثیر، ج ۵، ص ۱۳۱)]

۳. نزاع و درگیری در محضر آن حضرت

علاوه بر این سخنان ناروا، بعضی از صحابه در محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به نزاع و کشمکش پرداختند. جمعی با عمر همراهی کردند و گروهی با او به مخالفت برخاستند و می گفتند: بگذارید رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وصیت نامه اش را بنویسد.

همان گونه که در بعضی از روایات صحیح بخاری آمده است: «فاختلفوا وکثر اللّغط؛ آنها اختلاف کردند و هیاهو و داد و فریاد

زیاد شد». [صحیح بخاری، کتاب العلم، باب ۳۹، ح ۱۴]

در چهار روایت در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است: «فتنازعوا ولاینبغی عند نبی تنازع؛ به نزاع و کشمکش پرداختند در

حالی که این کار در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) شایسته نبود». [صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب ۱۷۵، ح ۱؛ کتاب

المغازی، باب ۸۴، ح ۴؛ کتاب الجزیه، باب ۶، ح ۲؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب ۶، ح ۶]

در سه روایت در صحیح بخاری و مسلم (با اندکی اختلاف در تعبیرات) آمده است: «فاختلف اهل البيت فاختصموا، فکان منهم

من یقول: قَرَّبوا یکتب لکم النبى کتاباً لن تصلوا بعده، ومنهم من یقول ما قال عمر؛ اهل خانه اختلاف کردند و با هم به درگیری

و خصومت پرداختند. برخی از آنها می گفتند: قلم و دوات را حاضر کنید تا برای شما نامه ای بنویسد که پس از آن هرگز گمراه

نشوید و برخی نیز سخن عمر (که بیماری بر پیامبر غلبه کرده) را می‌گفتند». [صحیح بخاری، کتاب المرضى، باب ۱۷، ح ۱؛ کتاب المغازی، باب ۸۴، ح ۵؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب ۶، ح ۸]

این مطالب کاملا گویای آن است که در نزد آن حضرت به خصومت و کشمکش و نزاع پرداختند و سخنان بالا ردّ و بدل شد!

۴. عکس العمل پیامبر چگونه بود؟

عکس العملی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در برابر برخوردهای ناروای جمعی از صحابه و نزاع و درگیری آنان از خود نشان داد نیز قابل توجه است. مطابق آنچه در صحیح بخاری و مسلم آمده، دو نوع عکس العمل از آن حضرت نقل شده است:

۱. فرمود: «قوموا عَنِّي ولا ينبغي عندی التنازع؛ از نزد من برخیزید (و دور شوید) که در محضر من نزاع و کشمکش سزاوار نیست». [صحیح بخاری، کتاب العلم، باب ۳۹، ح ۴. در برخی از روایات فقط کلمه «قوموا» آمده است: همان مدرک، کتاب

المغازی، باب ۸۴، ح ۵؛ کتابالمرضى، باب ۱۷، ح ۱؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب ۶، ح (علیهما السلام)]

در این تعبیر کاملا خشم و ناراحتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از سخنان، اعمال و رفتار آنها آشکار است.

۲. هنگامی که نزاع و کشمکش پیش آمد و حرف های زشتی به آن حضرت زده شد، فرمود: «ذرونی، فالذی أنا فیه خیر ممّا

تدعونى إلیه؛ مرا به حال خودم واگذارید! چرا که این حالتی که من در آن هستم بهتر از چیزی است که مرا بدان فرا می

خوانید». (اشاره به حالت توجه مخصوص به خدا در آخرین ساعات عمر است). [صحیح بخاری، کتاب الجزیه، باب ۶، ح ۲؛ کتاب

المغازی، باب ۸۴، ح ۴؛ کتاب الجهاد والسير، باب ۱۷۵، ح ۱، (در این حدیث، به جای «ذرونی» کلمه «دعونى» آمده است). در

صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب ۶، ح ۶، نیز آمده است: قال: «دعونى فالذی أنا فیه خیر»]

۵. اندوه فراوان ابن عباس برای چه بود؟

مطابق پنج روایت از روایات صحاح، هنگامی که ابن عباس می خواهد گزارشی از ماجرای آن روز بدهد، نخست با تأثر و اندوه از آن یاد می کند و سپس به نقل حادثه می پردازد، به عنوان نمونه: «سعید بن جبیر - مطابق نقل صحیح بخاری - می گوید، ابن عباس می گفت: «یوم الخمیس و ما یوم الخمیس؛ روز پنج شنبه، چه روز پنج شنبه دردناکی؟!».

سپس سعید بن جبیر می افزاید: «ثُمَّ بَكَى حَتَّى بَلَ دَمْعَهُ الْحَصَى؛ سپس (ابن عباس) آن قدر گریست که قطرات اشک چشمش روی سنگریزه های زمین افتاد». [صحیح بخاری، کتاب الجزیه، باب ۶، ح ۲. شبیه همین مضمون در چند نقل دیگر نیز آمده است؛ ر.ک: صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب ۱۷۵، ح ۱؛ کتاب المغازی، باب ۸۴، ح ۴ (بدون نقل گریستن ابن عباس)؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب ۶۰، ح ۶ و ح (علیه السلام)]

روشن است که تأسف ابن عباس و اشک فراوان او، هم به سبب توهینی است که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شد و هم به خاطر جلوگیری از نوشتن آن حضرت؛ که در صورت نوشتن، از گمراهی امت جلوگیری می شد. در چهار نقل دیگر در صحیح بخاری و مسلم از این حادثه آمده است که ابن عباس پس از نقل این ماجرا، در پایان برای ممانعت از کتابت آن نامه، بسیار تأسف می خورد. از جمله:

در روایتی که عبیدالله بن عبدالله از ابن عباس نقل می کند، پس از بیان ماجرای جلوگیری از ممانعت کتابت نامه، آمده است: «قال عبیدالله: وكان ابن عباس يقول: إِنَّ الرِّزِيَّةَ كُلَّ الرِّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ، مِنْ اخْتِلافِهِمْ وَلَعَطْفِهِمْ؛ عبیدالله گفت: ابن عباس همواره می گفت: مصیبت و خسارت سنگین و حقیقتاً خسارت تام، آن است که آنان به سبب اختلاف، هیاو و کشمکش مانع شدند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن نامه را بنویسد». [صحیح بخاری، کتاب المرضی،

باب ۱۷، ح ۱؛ شبیه به همین مضمون: کتاب العلم، باب ۳۹، ح ۴؛ کتاب المغازی، باب ۸۴، ح ۵؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیة،

باب ۶، ح ۸]

۶. آیا می توان چنین نسبت هایی را به پیامبر داد و نافرمانی کرد؟

شارحان «صباح» در شرح این احادیث تصریح کرده اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سلامت و بیماری معصوم است و همیشه سخنش عین حقیقت است.

ابن حجر عسقلانی از «قرطبی» نقل می کند که: «مقصود از «هجر» در این حدیث سخن انسان بیمار است که درست حرف نمی زند و لذا به حرف او اعتنایی نمی شود». سپس می افزاید: «و وقوع ذلك من النبی (صلی الله علیه و آله) مستحیل لانه

معصوم فی صحته ومرضه لقوله تعالی (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ) و لقوله (صلی الله علیه و آله) إني لا أقول فی الغضب والرضا إلاّ حقاً؛ وقوع چنین امری (هذیان گویی) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) محال است؛ زیرا آن حضرت در سلامت و بیماریش

معصوم است، به دلیل سخن خداوند که می فرماید: «او (پیامبر) از سر هوا و هوس سخن نمی گوید» و به دلیل سخن خود آن حضرت که فرمود: «من در حال خشم و خشنودی (در هر حالی) جز حق نمی گویم». [فتح الباری، ج ۷، ص ۷۳۹ - ۷۴۰]

بدرالدین عینی نیز در «عمدة القاری» که در شرح صحیح بخاری است، دقیقاً همین مطلب را می گوید. [عمدة القاری، ج ۱۲، ص ۳۸۸ (دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ۲۰۰۵ م)]

دانشمند معروف دیگری به نام «نووی» نیز در شرح صحیح مسلم می گوید: «إعلم انّ النبی معصوم من الکذب و من تغییر شیء من الاحکام الشرعية فی حال صحته و حال مرضه؛ بدان که پیامبر (صلی الله علیه و آله) یقیناً از سخن دروغ و ناروا و

تغییر احکام شرعی چه در حال صحت و چه در بیماری معصوم است». [صحیح مسلم، بشرح الامام محیی الدین نووی، ج ۴،

اضافه بر آیات متعددی از قرآن مجید که قبلا به آن اشاره شد، اینها همگی گواه است که مقام پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فراتر از این بود که سخن نادرستی در تمام عمر از او سر زند.

قابل توجه اینکه گروهی از دانشمندان اهل سنت دست به توجیهاتی برای این مسأله مسلم تاریخی زده اند، که راستی شگفت آور است!!

مسأله ای به این روشنی توجیه ندارد، آیا بهتر نبود به جای توجیهات غیر منطقی، پیش داوری های خود را کنار می گذاشتند و می گفتند خطای بزرگی از شخص یا اشخاصی سر زده که همه می دانیم آنها جایز الخطا بوده اند.

به عنوان نمونه در کتاب «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری» که از مهمترین کتب نزد این برادران است می خوانیم: **علما**

متفقند که قول عمر حسبنا کتاب الله (قرآن برای ما کافی است) نشانه قوت فقه و دقت نظر او است!! **صحیح بخاری، کتاب**

المرضى و صحیح مسلم، کتاب الوصیة] آیا جمله قبل از آن که گفته است: «بیماری بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) چیره شده (و پریشان گویی می کند)» نیز نشانه فقه و دقت نظر است؟!

به علاوه آیا کتاب الله بدون سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) کافی است در حالی که حتی عدد رکعات نماز، و نصاب زکاة، و عدد اشواط طواف و عدد سعی و رمی جمرات و بسیاری از احکام دیگر فقط در سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده، آیا نفی این امور نشانه فقه و دقت نظر است؟ آیا اعتراف به واقعیت ها بهتر از این گونه توجهات نیست (خدا عالم است!).

۷. مسأله مهم تر!

از این سخنان ناروا و حیرت انگیز که در شش مورد از کتاب صحیح بخاری و سه مورد صحیح مسلم آمده است، که بگذریم این سؤال پیش می آید که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چه چیز مهمی را می خواست بنویسد (یا دستور دهد آن را بنویسند)

که با این مخالفت شدید روبه رو شد؟!

به یقین آن مطلب اولاً تناسب با آخرین روزهای حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشته.

ثانیاً: مسأله بسیار مهمی بوده که اگر به آن عمل می شد هرگونه گمراهی و اختلاف ناشی از آن برطرف می گشت.

ثالثاً: آن مسأله خوشایند بعضی از حاضران نبود، و با آن مخالف بودند.

تصور می کنیم خواننده گرامی می تواند حدس زند که آن مسأله چیزی جز مسأله خلافت و ولایت نبود، خلافت چه کسی جز

علی بن ابی طالب (علیه السلام)؟!

ما معتقدیم پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پس از بیانات گوناگون در جهت معرفی امام علی (علیه السلام) به ولایت امت

و به ویژه پس از ماجرای غدیر، در پی تثبیت امر امامت و خلافت آن حضرت بود؛ این نکته را می توان از کلمات مشابه این

حدیث و کلمات دیگری از آن حضرت که درباره عترت گرامی اش فرموده است - مخصوصاً حدیث ثقلین - بدست آورد؛ که به

خواست خداوند در نوشته های بعد درباره حدیث غدیر و حدیث ثقلین سخن خواهیم گفت.

یک بار دیگر این جزوه را مطالعه فرمایید، ما قضاوتی نمی کنیم بهتر است خودتان داوری نمایید. (پایان)

والسلام علی من اتبع الهدی

محرم الحرام ۱۴۲۹ هـ . ق.

دی ماه ۱۳۸۶

۱. قرآن کریم
۲. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، مؤسسه اعلمی، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ق.
۳. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر دمشقی، دارالاندلس، بیروت، ۱۹۹۶ ق.
۴. صحیح ابن حبان، ابن حبان، تحقیق شعیب الأرنؤوط، مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۵. صحیح بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، تحقیق صدقی جمیل العطار، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ۲۰۰۵م.
۶. صحیح مسلم، ابوالحسین مسلم بن حجاج نیشابوری، تحقیق صدقی جمیل العطار، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ۲۰۰۴م.
۷. صحیح مسلم شرح محیی الدین نووی، شركة ابناء شريف الأنصاری، بیروت، ۲۰۰۷م.
۸. عمدة القاری شرح صحیح بخاری، بدرالدین عینی، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ۲۰۰۵م.
۹. فتح الباری، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، مكتبة العبيكان، ریاض، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
۱۰. الكامل فی التاريخ، ابن اثیر جزری، تحقیق أبی الفداء عبدالله القاضی، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۸ق.
۱۱. لسان العرب، ابن منظور افریقی، دار صادر، بیروت، چاپ اول، ۱۹۹۷م.
۱۲. مسند ابی یعلی، ابویعلی موصلی، تحقیق حسین سلیم اسد، دارالمأمون للتراث، چاپ دوم.
۱۳. مسند احمد، احمد بن حنبل، دار صادر، بیروت.
۱۴. مصباح المنیر، فیومی، تصحیح محمد عبدالحمید، ۱۳۴۷ق.